

روان‌شناسی عشق در غزل سعدی

نجمه نظری

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی‌سینای همدان

راهله کمالی^۱

دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی‌سینای همدان

تاریخ دریافت: ۹۵/۱۰/۲۱، تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۶/۲۰

چکیده

امروزه در حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای، به ارتباط میان «روان‌شناسی» و «ادبیات» توجه بسیار می‌شود. آثار ادبی از سویی حاصل حالات روحی انسان است و از سوی دیگر، روح و روان انسان را می‌پرورد؛ از این رو بستر مناسبی برای بررسی و تحلیل مفاهیم روان‌شناختی به شمار می‌آید. شعر عاشقانه، بخش گسترده‌ای از ادبیات فارسی را در بر می‌گیرد. در طول تاریخ ادب فارسی، سعدی از معدود شاعرانی است که عشق را به معنی زمینی و آسمانی آن به اوج رسانده است. عشق از مباحث عمده در روان‌شناسی تجربی نیز به شمار می‌آید و روان‌شناسان نامداری چون اریک فروم و استرنبرگ و رنه آلندی به تفصیل درباره عشق و زمینه‌ها و کارکردهای آن سخن گفته‌اند. میان دیدگاه سعدی و روان‌شناسی تجربی به عشق، مشترکاتی دیده می‌شود که از آن جمله می‌توان به نقش مؤثر عشق در تکامل و تعالی انسان و نیز تسلیم در برابر خواست و اراده معشوق و لزوم ایثار و بخشش در عشق اشاره کرد. مشترکاتی که بین دیدگاه سعدی و روان‌شناسی تجربی دیده می‌شود، از سویی بیانگر واقع‌نگری و صداقت سعدی در عشق ورزیدن و اظهار آن است و از سوی دیگر بر پایداری و ثابت بودن بسیاری از معیارهای عشقی سالم و طبیعی تأکید دارد.

واژه‌های کلیدی: سعدی، غزل، عشق، روان‌شناسی تجربی.

مقدمه

در تاریخ ادبیات ایران، شعر عاشقانه - اعم از زمینی و آسمانی - جایگاه ویژه‌ای دارد. در این میان، سعدی را به حق «استاد غزل عاشقانه» لقب داده‌اند؛ زیرا عشق را به معنای زمینی و آسمانی آن، در قالب زبان و بیانی فصیح و ماندگار به تصویر کشیده‌است. کمتر شاعری در ادب فارسی چنین لطیف و پرشور، ظریف و دقایق عشق زمینی را بیان کرده‌است:

اگر به گفتهٔ میلتن (۱۶۰۸-۱۶۷۴)، شاعر طراز اول انگلیس، که شعر باید ساده، محسوس و پرشور باشد، صفت والا را هم بیفزاییم تا سروده‌های کم‌مایهٔ احساساتی را شامل نشود، باید گفت که در ادب گذشتهٔ ما، شعر سعدی مصداق کامل چنین توصیفی است (موحد، ۱۳۷۸: ۹۳).

روح و سرشت غزل سعدی، اخلاص و ارادت و خاکساری در برابر معشوق و گردن نهادن به خواست اوست و این‌ها از اصول و اندیشه‌های ثابت سعدی در عشق‌ورزی و فراگیرترین زمینه و درون‌مایهٔ غزل اوست.

سروده‌های سعدی دربارهٔ عشق انسان به انسان - در شرح لذت و درد عشق، ستایش زیبایی معشوق و احوال شب‌های وصل و هجر - نشانهٔ تجربهٔ عمیق و گستردهٔ شاعر در عاشقی است، اما البته نه به این معنا که هر غزلی الزاماً بازتاب یک تجربهٔ عاشقانهٔ مشخص است؛ این غزل‌ها در عالی‌ترین حد بیان شاعرانه و ماهرانه‌ترین کاربرد تکنیک‌های غزل فارسی سروده شده‌اند و تجربهٔ عاشقانه‌ای که از عشق انسان به انسان به نمایش می‌گذارند، اگر در شعر دیگر شاعران کلاسیک فارسی هم‌تا داشته باشد، والاتر ندارد (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۳۵۲).

عشق از مباحث عمده در علم روان‌شناسی است و روان‌شناسان برجسته‌ای چون آبراهام مزلو، اریک فروم، ویکتور فرانکل، دوآن شولتس، استرنبرگ، رنه آلدی، زمینه‌ها و کارکردهای عشق را بررسی کرده‌اند. در مقالهٔ حاضر، حالات گوناگون عشق و عاشق در غزل سعدی براساس دیدگاه روان‌شناسان تجربی بررسی می‌شود و دیدگاه‌های مشترک سعدی با روان‌شناسی تجربی مطرح می‌گردد.

در نگارش این مقاله، به موارد غالب در غزل سعدی توجه شده‌است؛ از این رو برای هر بخش می‌توان ابیات ناقصی را هم یافت؛ زیرا انسان موجودی پویا و در حال تغییر است. ذکر

این نکته نیز ضروری است که دلیل انتخاب مؤلفه‌های موردنظر، بسامد فراوان آن‌ها در غزل سعدی است، وگرنه مؤلفه‌های یادشده را کم و بیش در ادبیات عاشقانه، به‌خصوص در سبک عراقی، می‌توان دید. دلیل اصلی انتخاب سعدی در پژوهش حاضر، وجود ابیات و غزلیات وقوعی در سروده‌های این شاعر است که تا حدودی به عشق او جنبه‌ای واقع‌نما بخشیده و امکان مقایسه دیدگاه‌های این شاعر عاشق را با روان‌شناسی فراهم ساخته‌است.

پیشینه تحقیق

درباره عشق در غزل سعدی، بسیار گفته و نوشته‌اند؛ از آن جمله است کتاب‌های سعدی در غزل از سعید حمیدیان (۱۳۸۴) و سعدی، شاعر عشق و زندگی از محمدعلی کاتوزیان (۱۳۸۵). در زمینه بررسی آثار سعدی از دیدگاه روان‌شناسی هم پژوهش‌هایی صورت گرفته‌است که غالباً در حوزه گلستان و بوستان بوده‌اند؛ برای نمونه می‌توان کتاب سعدی و روان‌شناسی نوین از جمال هاشمی (۱۳۷۸) و مقاله‌های «تحلیل شخصیت در آثار سعدی و تطبیق آن با روان‌شناسی شناختی» از نجف جوکار و دیگران و «نقد روان‌شناختی گلستان سعدی» از جلیل نظری و دیگران را نام برد. از آنجاکه مقاله‌ای با عنوان «عشق از دیدگاه سعدی و اریک فروم» به قلم نگارندگان این مقاله (نظری و کمالی) در پژوهشنامه ادب غنایی منتشر شده‌است، در پژوهش حاضر به تطبیق دیدگاه سعدی با دیگر روان‌شناسان تجربی پرداخته‌ایم.

روان‌شناسی عشق در غزل سعدی

روان‌شناسی، علم مطالعه رفتار و فرایندهای شناختی و ذهنی زیربنای رفتار، تعریف شده‌است (سیف، ۱۳۷۹: ۲۸) و یکی از شاخه‌های علوم تجربی است که علوم تجربی خود یکی از دانش‌های بشری است. ویژگی مهم علوم تجربی، این است که یافته‌های آن از راه مشاهده تجربی به دست می‌آیند؛ بنابراین، ملاک یا معیار حقیقت یا درستی دانش تجربی، انطباق با نتایج مشاهدات طبیعی است. در این مقاله، منظور از روان‌شناسی تجربی همان روان‌شناسی علمی وابسته به مشاهدات تجربی است.

در مقاله حاضر، حالات گوناگون عشق و عاشق در غزل سعدی با دیدگاه برخی روان‌شناسان تجربی مانند رنه آلدی، اسکات پک، آبراهام مزلو، ویکتور فرانکل، مقایسه و تحلیل شده و در پنج بخش خلاصه شده‌است.

۱. نقش مؤثر عشق در تکامل و تعالی انسان

سعدی مهم‌ترین و ارزشمندترین کارکرد عشق را فصل بودن آن بین انسان و حیوان می‌داند. انسان با تجربه کردن یک عشق سالم می‌تواند از مرحله حیوانی و جمادی به مرحله انسانی اعتلا یابد:

گر آدمی‌صفتی، سعدیا به عشق بمیرد
که مذهب حیوان است هم چنین مردن
(سعدی، ۱۳۸۳: ۵۳۱)

از این رو، وی در مقابل سرزنش ملامت‌گران می‌گوید:

عیب سعدی مکن ای خواجه اگر آدمیی
کادمی نیست که میلش به پری‌رویان نیست
(همان: ۴۰۵)

سعدی عشق را برای انسان امری فطری و فصل‌میز او از دیگر موجودات می‌داند، باین‌حال رسیدن به این مرتبه از انسانیت یعنی هنر عشق ورزیدن و درک زیبایی معشوق و جایگاه والای او، کرامتی است که نصیب هر انسانی نمی‌شود و نیاز به مقدماتی مثل رها شدن از خود و پاک‌بازی و تسلیم و رضا در برابر یار دارد:

عاقلان خوشه‌چین از سر لیلی غافل‌اند
کاین کرامت نیست جز مجنون خرمن‌سوز را
(همان: ۳۶۳)

در روان‌شناسی تجربی نیز بر این نکته تأکید می‌شود که تجربه یک عشق سالم، موجب پالایش و تعالی روح انسان است. از این رو عشق رابطه‌ای خاص انسان؛ زیرا انسان یگانه موجودی است که قابلیت رشد ذاتی و رسیدن به کمال را دارد.

آبراهام مزلو (۱۹۰۸-۱۹۷۰)، روان‌شناس امریکایی، اعتقاد دارد که در تاریخ نظریه‌پردازی، درباره راه‌های مختلف «تعالی من» فراوان سخن رفته‌است، ولی یکی از مناسب‌ترین و کامل‌ترین نمونه‌های تعالی من، یک رابطه عاشقانه سالم است (مزلو، ۱۳۶۹: ۲۶۵).

از دیدگاه رنه آلدی، عشق، عامل تکامل و دگرگون‌سازی و ساخت و پرداخت روانی است و نفس، پویایی و قوه محرکه این نهضت پیش‌رونده - یعنی تکامل روانی - به شمار می‌رود. عشق در حق روان، حکم تغذیه را برای جسم دارد؛ یعنی عاملی است که روان با آن نضج و قوام می‌یابد و سرشار و مایه‌ور می‌شود. روح، نخست فردیت خود را بنیان می‌نهد و سپس از بند این فردیت - که موجب جدایی و دورافتادگی‌اش از جهان است -

می‌رهد و سرانجام، گشاینده راه بازگشت به جهان و کیهان است. عشق، حال یا مقام نیست؛ بلکه جنبش و نهضت است (آلندی، ۱۳۷۳: ۲۵-۳۲). از این دیدگاه، عشق، تعارض میان زندگانی فردی محدود و زندگانی کیهانی نامحدود را برطرف می‌سازد.

با توجه به آنچه بیان شد، می‌توان فهمید که چرا ستایش درد و رنج برخاسته از عشق در ادب غنایی بسیار دیده می‌شود. درد عشق، روح و روان عاشق را تصفیه می‌کند و او را برای رسیدن به مطلوب و محبوب خویش مستعد می‌سازد. ویکتور فرانکل (۱۹۰۵-۱۹۹۷)، روان‌شناس اتریشی، بر این باور است که اگر رنج، جزء جدایی‌ناپذیر از زندگی آدمی است، پس باید در رنج معنایی باشد و اگر انسان بتواند به رنج خود معنایی دهد، آن رنج دیگر آزاردهنده نیست (فرانکل، ۱۳۸۵: ۱۷۱). وی اعتقاد دارد «درد و رنج بهترین جلوه‌گاه ارزش وجودی انسان است و آنچه اهمیت بسیار دارد، شیوه و نگرش فرد نسبت به رنج است» (همان). رنج وقتی معنا یافت، مفاهیمی چون گذشت و فداکاری دیگر دشوار و آزاردهنده نیست. یکی از اصول معنادرمانی (لوگوتراپی) این است که توجه انسان‌ها را به این موضوع جلب کند که انگیزه اصلی و هدف زندگی، لذت بردن و گریز از درد نیست، بلکه معنی‌جویی است که به زندگی مفهوم واقعی می‌بخشد؛ به همین دلیل انسان‌ها درد و رنجی را که معنا و هدفی دارد، با میل تحمل می‌کنند (همان: ۱۷۳).

یکی از دلایل عمده آرامش و امیدواری سعدی را می‌توان در توجه به معنادرمانی یافت:

سعدی جفا نبرده چه دانی تو قدر یار؟
تحصیل کام دل به تکاپوی خوش‌تر است

(سعدی، ۱۳۸۳: ۴۳۷)

۲. عشق؛ وسیله رها شدن از خود

سعدی با تشویق آدمی به عشق ورزیدن، به او نوید می‌دهد که عشق قبله‌گاه عاشق است و او را از صفاتی چون خودبینی و خودپرستی رها می‌کند:

دل هوشمند باید که به دلبری سپاری
که چو قبله‌ایت باشد به از آن که خود پرستی

(همان: ۵۵۳)

عاشق راستین در برابر حضور معشوق، هیچ وجودی برای خود قائل نیست:

بکش چنان که توانی که سعدی آن‌کس نیست
که با وجود تو دعوی کند که من هستم

(همان: ۴۹۴)

رهایی از خود یا فراتر رفتن از خود در عشق، موضوعی است که برخی روان‌شناسان نیز بدان پرداخته‌اند؛ از جمله ویکتور فرانکل، پایه‌گذار مکتب روان‌شناسی وین، که می‌گوید: عشق جنبه‌ی فراگیرنده‌ای از وجود انسان است که من آن را فرارفتن از خود نامیده‌ام. انسان براساس کششی که به استعلا می‌خورد، فکر و ذهنش به فرارفتن از خود مشغول است؛ خواه این فرارفتن برای رسیدن به هدفی دورتر از خود باشد و یا برای مواجهه و رویارویی محبت‌آمیز با انسانی دیگر (به نقل از: اورنگای‌گاست، ۱۳۸۹: ۲۰).

از دید فرانکل هرچه این فرارفتن از خود و چشم‌پوشی از خواسته‌های خویش در راه هدفی یا کسی، گسترده‌تر باشد، انسان بودن بیشتر معنا می‌یابد. به عبارت دیگر، مجذوب شخصی یا چیزی فراسوی خود شدن، معیار رشد و پرورش یک شخصیت سالم است از این‌رو، وی ویژگی انسان‌های از خود فرارونده را توانایی ایثار و دریافت عشق می‌داند (شولتس، ۱۳۶۲: ۱۹۷).

در روان‌شناسی، جوهر اصلی عشق، فروریختن ناگهانی بخشی از مرزهای خویش است که در آن، فرد این امکان را می‌یابد تا هویت خود را با دیگری یکی سازد. رهایی ناگهانی از خود و فوران خود در وجود معشوق و پایان تنهایی فرد که ره‌آورد فروریختن مرزهای خود است، احساس و تجربه‌ی خوشایندی برای عاشق در پی دارد. درحقیقت، عشق باعث گسترش حدودی شخص می‌شود. حدود شخص همان مرزهای خود هستند. به وسیله‌ی عشق از حدود خود قدم فراتر گذاشته و خود را گسترش می‌دهیم. روان‌پزشکان، این فرایند مجذوبیت، سرمایه‌گذاری و تعهد را «نیروگذاری روانی» می‌خوانند و اصطلاحاً می‌گویند بر روی موضوع مورد علاقه، «سرمایه‌گذاری روانی» شده‌است (پک، ۱۳۸۰: ۱۲۶).

در این مسیر، هر قدر فرد بیشتر دنیای درون خود را وسعت دهد، بیشتر قادر به دوست داشتن خواهد بود و فاصله‌اش با دنیا کمتر خواهد شد. با محو شدن مرزهای خود و یکی شدن با دنیا، انسان رها شدن از خود را تجربه می‌کند؛ زیرا معنای دوست داشتن، گذشتن از خود و به دیگران پرداختن است. درحقیقت «در عشق از آرامش و ثبات خود می‌گذریم و در جهت محبوب، جلای وطن می‌کنیم. این هجرت مداوم از خود به سوی او، همان عشق است» (اورنگای‌گاست، ۱۳۸۹: ۲۰).

عشق در مقیاس وسیع‌تر، به معشوق هم محدود نمی‌ماند و می‌تواند تمام پدیده‌ها و

مخلوقات خداوند را در بر گیرد؛ این، مرتبه‌ای است که عاشقی همچون سعدی آن را تجربه کرده‌است:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست
(سعدی، ۱۳۸۳: ۷۲۴)

۳. عشق برای جسم یا روح

در شعر سبک خراسانی، نسبت به سبک عراقی، جنبه‌های جسمانی در عشق، بیشتر مورد توجه بود. عشق در نزد بیشتر شاعران این دوره، همان وصل و کامیابی است؛ ورود عرفان به ادبیات، معنایی عمیق و گسترده به عشق داد و آن را چونان مفهومی وسیع و سازنده، وارد شعر و زندگی کرد.

در غزلیات سعدی، ما با اشعار بسیاری مواجهیم که مؤید این مطلب‌اند که وی عشق را برای روح می‌خواهد و در کنار آن پاره‌ای غزلیات هم هستند که نشان می‌دهند در عشق‌ورزی وی، بهره‌وری جسمانی نیز منظور بوده‌است. «سعدی در اشعار خود، هم به جسم و هم به روح توجه داشته و از هیچ‌کدام چشم‌پوشی نکرده‌است؛ از آن حیث که او یک انسان سرزنده، واقع‌بین و وفادار به سرشت خود می‌باشد» (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۸۱: ۱۲۳).

باتوجه‌به روحیه‌ی جمال‌پرست سعدی و دل‌عاشق او که در برابر هر زیبایی بی‌اختیار می‌لرزد، شاید در بادی امر چنین تصور شود که سعدی عشق را برای لذت و بهره‌وری جسمانی می‌خواهد، اما باید گفت که در اکثر قریب به اتفاق غزلیات سعدی، عشق، انگیزه و جایگاهی بس بالاتر از جسم و مسائل مادی دارد. عشق سعدی، به‌خصوص در غزلیات، غالباً منزله از مسائل صرف جنسی و جسمی است و بیشتر برای بهره‌وری و سیراب گرداندن روح است. تواضع سعدی در برابر یار و جایگاه بلند او و عشق بی‌چشمداشت وی نیز این موضوع را تقویت می‌کند:

اینم قبول بس که بمیرم بر آستان تا نسبتم کنند که خدمتگزار اوست
(سعدی، ۱۳۸۳: ۳۹۴)

گاه نیز سعدی فقط حضور و عنایت یار را می‌طلبد و عشق خود را مبرا از چشمداشت‌های مادی می‌داند:

ما از تو به غیر از تو نداریم تمنا حلوا به کسی ده که محبت نچشیده‌است
(همان: ۳۸۳)

چنان‌ت دوست می‌دارم که وصلم دل نمی‌خواهد کمال دوستی باشد مراد از دوست نگرفتن
 مراد خسرو از شیرین کناری بود و آغوشی محبت کار فرهاد است و کوه بیستون سفتن
 (همان: ۵۳۰)

این همه از آن روست که عاشق در اعماق ضمیر خود یک نوع پیوند و آشنایی با
 معشوق احساس می‌کند؛ نوعی پیوند که برخاسته از نیازهای جسمانی نیست، بلکه از قلب
 و روح عاشق سرچشمه می‌گیرد:

مرا خود با تو چیزی در میان هست وگر نه روی زیبا در جهان هست
 (همان: ۳۹۹)

نکته تأمل‌برانگیز دیگری که در اشعار سعدی وجود دارد و نشان می‌دهد که جنبه
 معنوی عشق برای او تا چه اندازه مهم و تعیین‌کننده است، برابری لطف و قهر معشوق
 است. بسامد فراوان این مضمون در غزل سعدی، بیانگر عشق پاک و خالصانه اوست. به
 عبارت دیگر، این روح سعدی است که تشنه عشق ورزیدن است. از این رو دغدغه او در
 درجه اول، عشق است و سپس معشوق:

بار غمت می‌کشم، وز همه عالم خوشم گر نکند التفات یا نکند احترام
 (همان: ۴۹۲)

با این حال، سعدی ابیات بسیاری نیز در توصیف زیبایی‌های معشوق دارد و از شاعرانی
 است که توصیف وصال در شعر او بسیار دیده می‌شود. می‌توان گفت غزل سعدی عاری از
 شور جسمانی نیست، اما برای او اصالت با روح است و جسم در مرتبه بعد قرار می‌گیرد؛
 از این رو، در این دسته از سروده‌ها نیز سعدی جنبه‌های جسمانی را در کنار جنبه‌های
 معنوی عشق مطرح می‌کند.

یک روز به شیدایی در زلف تو آویزم زان دو لب شیرینت، صد شور برانگیزم
 گر قصد جفا داری، اینک من و اینک سر ور راه وفا داری، جان در قدمت ریزم...
 گفתי به غم بنشین یا از سر جان برخیز فرمان برمت جانا بنشینم و برخیزم
 (همان: ۵۰۷)

حقیقت آن است که بعد جسمانی در عشق قابل انکار نیست؛ کسانی که سعی در
 انکار جسم دارند، کار عیثی می‌کنند. بعد معنوی انکارناپذیر است، اما این بعد هم از

بعد اول سرچشمه می‌گیرد؛ یعنی خاستگاه وجودی معشوق، در واقع جسم اوست. اهمیت زیبایی و توصیف‌های مربوط به آن، از همین نکته ناشی می‌شود؛ اما جسم نقصان‌پذیر است، پس نمی‌توان تنها بر آن تکیه کرد. جسم با همه شکوهی که دارد، کاهنده است؛ بنابراین باید بعد جسمانی را به بعد معنوی پیوند زد تا راه‌حلی برای فناء جسم باشد (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۸۱: ۱۳۵).

از این روست که امروزه روان‌شناسان تجربی نیز در بحث از عشق، برای روح ارزش بسیار قائل‌اند. با وجودی که نقش جسم را در عشق‌ورزی نمی‌توان انکار کرد، از نظر آنان روح اهمیت بیشتری دارد؛ از جمله این روان‌شناسان، وین دایر است که اعتقاد دارد «بخش عمده وجود ما روح است نه جسم، و جسم تنها بعد حیوانی ماست و تنها ارزش آن این است که روان ما را موقتاً در خود جای می‌دهد و بس. او علت گرفتاری‌های انسان را توجه زیاد از حد به جسم و عدم توجه کافی به روح می‌داند» (به نقل از: هاشمی، ۱۳۷۸: ۵۸).

روان‌شناس دیگری که بر اهمیت روح تأکید دارد، ویکتور فرانکل است. از دیدگاه وی، «عشق از جسم معشوق هم بسی فراتر می‌رود و معنای ژرف خود را در هستی معنوی شخص و در درون او می‌یابد. حال دیگر فرقی نمی‌کند که معشوق حاضر باشد یا نباشد، مرده باشد یا زنده، این دیگر اهمیتی ندارد» (فرانکل، ۱۳۸۵: ۶۱).

سخن گفتن از چنین عشقی را در غزل سعدی بسیار می‌توان دید:

میان ما و شما عهد در ازل رفته‌است هزار سال برآید همان نخستینی

(سعدی، ۱۳۸۳: ۵۹۱)

به گفته فرانکل (۱۳۸۵: ۱۶۹)

جنبه روحانی عشق است که ما را یاری می‌دهد تا صفات اصلی و ویژگی‌های محبوب را ببینیم و حتی چیزی را که بالقوه در اوست و باید شکوفا گردد، درک کنیم. علاوه بر این، عاشق به قدرت عشق توان می‌یابد که معشوق را در آگاه شدن از استعدادهای خود و تحقق بخشیدن به آن‌ها یاری کند.

ابیاتی از این دست در غزل سعدی، بر ویژگی‌های معنوی معشوق تأکید می‌کند:

با خردمندی و خوبی، پارسا و نیکخوست صورتی هرگز ندیدم کاین همه معنی در اوست

(سعدی، ۱۳۸۳: ۳۹۵)

زیگموند فروید بر این باور بود که عشق از گزینه جنسی سرچشمه می‌گیرد. امروزه

اصل اساسی تئوری عشق فروید، با تجربیات روان‌شناسی تناقض دارد؛ زیرا از دیدگاه فروید، انرژی و نیروی مؤثر در عشق، غریزه جنسی است، درحالی‌که این غریزه برای تقویت و دوام پیوند وجودی که آرزوی هر فردی است، کافی نیست. طبیعت غریزه جنسی این است که شدت خود را به تدریج از دست می‌دهد و سرانجام خاموش می‌شود. عشقی که کاملاً روحانی و همراه با وابستگی عمیق به مسائل اخلاقی و زیبایی‌شناسی و عقلانی و طبیعت دینی است، می‌تواند پایدار باشد (لپ، ۱۳۶۳: ۲۵۳).

استرنبرگ، روان‌شناس معاصر، نظریه سه‌وجهی عشق را مطرح کرده‌است که براساس آن، گونه‌های مختلف عشق از ترکیب سه مؤلفه به وجود می‌آیند: صمیمیت، شور و شهوت، تعهد. براساس این نظریه، ظاهر جسمانی جفت باارزش است و شخص در جفت خود یک اثر هنری را می‌جوید، اما مرد یا زنی که مهم‌ترین ویژگی برای او ظاهر جسمانی است، با بالا رفتن سن جفت خود، دچار سرخوردگی می‌شود؛ زیرا زیبایی ظاهر پایدار نیست (استرنبرگ، ۱۳۸۲: ۶۱).

ابیاتی از این دست در غزل سعدی، بیانگر عشقی است که در درجه نخست، ارضاکنده روح انسان است:

چه خوش است در فراقی همه عمر صبر کردن به امید آنکه روزی به کف اوفتد وصالی
همه عمر در فراق بگذشت و سهل باشد اگر احتمال دارد به قیامت اتصالی

(سعدی، ۱۳۸۳: ۶۳۲)

۴. تسلیم و رضا در برابر معشوق

یکی از مضامین مکرر و پربسامد در غزل سعدی، تسلیم و رضای عاشق در برابر معشوق است. سعدی این مضمون مکرر را با شگردهایی متنوع و لطیف و هنرمندانه به تصویر می‌کشد. عشق او چه زمینی باشد و چه آسمانی، همراه با تسلیم و رضاست:

وگر تو جور کنی رای ما دگر نشود هزار شد چه بگویم هر جفایی را

(همان: ۳۶۷)

معشوق تا معشوق است، مهرش بر دل عاشق پابرجاست و هیچ جور و جفایی نمی‌تواند از آن بکاهد؛ زیرا آنچه اهمیت دارد، حضور معشوق است. آنچه معشوق با عاشق می‌کند - چه قهر و چه لطف - از نگاه عاشق دلنشین است؛ زیرا نشانه توجه معشوق به اوست؛ از این رو، هرچه معشوق کند و هرچه خواست و اراده او باشد، لطف است و عنایت:

قادری بر هرچه می‌خواهی مگر آزار من زان که گر شمشیر بر فرقم نهی آزار نیست
(همان: ۴۳۰)

نکته‌ای که در اینجا نباید از نظر دور داشت، موضوعی کلامی - فلسفی است که بر شعر عاشقانه سعدی پرتو افکنده است. سعدی در نظامیه بغداد تحصیل کرده و در کلام، تربیت اشعری یافته است. از این روست که «در برابر معشوق انسانی، همان رفتاری را نشان می‌دهد که عارف اشعری در برابر معشوق عرفانی» (موحد، ۱۳۷۸: ۱۰۵).

روی به خاک می‌نهم گر تو هلاک می‌کنی دست به بند می‌دهم گر تو اسیر می‌بری
(سعدی، ۱۳۸۳: ۶۱۵)

یکی از انواع عشق که در روان‌شناسی مطرح است، نظریه عشق رمانتیک است. این نظریه - که ناتانیل براندن، روان‌شناس کانادایی، مطرحش کرد - از ترکیب دو عنصر صمیمیت و شور و شهوت به وجود می‌آید. یکی از ویژگی‌های عشق رمانتیک، آن است که عاشق به طور کامل - جسمانی و روحانی - تسلیم معشوق است. البته هر عاشقی ممکن است به هر نوعی که شده بتواند از تسلیم اراده خود به معشوق خودداری کند، ولی آنچه مهم است، احساس تسلیم و واگذاری خویشتن است؛ هرچند اراده شخص، او را از تسلیم بازدارد یا ندارد. در این حرف تعارض نیست؛ زیرا تسلیمی که در اینجا از آن صحبت می‌کنیم، تسلیم باطنی است و در اعماق وجود ما صورت می‌گیرد نه در سطح اراده ما (اورتگای گاست، ۱۳۸۹: ۱۹۷). در عشق رمانتیک، ترکیب دو عنصر شیفتگی و تسلیم، امری بنیادی و اصلی است. این شیفتگی و دل‌باختگی است که عاشق را از خود رها می‌سازد و تسلیم معشوق می‌کند.

این نکته را نباید از نظر دور داشت که تسلیم در برابر معشوق تا آنجا پسندیده است که به یکپارچگی عاشق صدمه نزنند. در عشق بارور، خود آدمی در عشق جذب و گم نمی‌شود، بلکه گسترش می‌یابد. عاشق به احساس وابستگی می‌رسد، اما هویت و استقلالش را از دست نمی‌دهد (شولتس، ۱۳۶۲: ۹۰).

سعدی تسلیم و رضا در برابر معشوق را ویژگی یک عشق حقیقی می‌داند. عاشق در غزل سعدی، شخصیتی کامل و یکپارچه دارد و خلاف برخی عشق‌های بیمارگونه، مشتاق معشوق است نه محتاج او. تمایل او برای بودن با معشوق، ناشی از نیاز به معنای کمبود

نیست، بلکه نوعی فرانیاز است که در جهت بخشیدن عمق و معنای بیشتر به زندگی، شکل می‌گیرد.

۵. ایثار و بخشش در عشق

گذشتن از داشته‌ها و خواسته‌ها در عشق، از نخستین شروع عاشقی است. از این رو یکی از مضامین مکرر در غزل سعدی، پاک‌بازی و ایثار در عشق است. عشق سعدی چه زمینی باشد و چه آسمانی، پاک‌بازی شرط اول آن است:

عاقلانِ خوشه‌چین از سر لیلی غافل‌اند کاین کرامت نیست جز مجنون خرمن‌سوز را
عاشقان دین و دنیا باز را خاصیتی است کان نباشد زاهدان مال و جاه اندوز را
(سعدی، ۱۳۸۳: ۳۶۳)

بذل جاه و مال و ترک نام و ننگ در طریق عشق اول منزل است
(همان: ۳۸۶)

سعدی نه تنها از جان‌فشانی در راه دوست‌ابایی ندارد، بلکه جان دادن به پای یار را افتخار و سعادت عظیم می‌داند و خود به استقبال آن می‌رود:

گر تیغ برکشد که مجبان همی‌زنم اول کسی که لاف محبت زند منم
گویند پای دار اگر از سر دریغ نیست گو سر قبول کن که به پایش درافکنم
(همان: ۵۶۳)

از دیدگاه روان‌شناسی، دارایی و اشیاء نسبت به نفس، اموری بیرونی هستند و اگر احترام و اعتبار انسانی وابسته به این امور بیرونی باشد، باید در سلامت نفس او شک کرد. چنین فردی شخصیتی ضعیف و بیمار دارد؛ زیرا امور بیرون از نفس، ناپایدار و گذرا و خارج از حیطه کنترل انسان‌اند و هر لحظه ممکن است از انسان جدا شوند. چنین اموری به این دلیل انسان را راضی نمی‌کنند که همانند بازیچه‌هایی، دیر یا زود ارزش خود را از دست می‌دهند و انسان ناچار است به دنبال بیشتر از آن یا چیز دیگری برود؛ اگرچه هیچ‌گاه سیر و خشنود نمی‌شود. چنین اموری از آنجاکه اعتیادآور و مخدرند، همانند موادمخدر و مسکرات، رضایت دائمی و پایدار نمی‌آفرینند (مک‌ماه‌ن، ۱۳۷۵: ۱۵۷)؛ البته این امر به معنای رد نیازهای طبیعی انسانی نیست.

از نظر رنه آلتدی، عشق، نخست با هدایت آدمی به برآورده ساختن نیازهای اولایش، وی را در بنیان نهادن شخصیتش یاری می‌دهد، و سپس میان عناصر متعدد سازنده فرد،

انسجام و به هم پیوستگی برقرار می‌کند و با نیل به مرتبه ایثارگری، وی را بر آن می‌دارد که برابر آنچه از جهان خارج ستانده، بدان بازگرداند (آلندی، ۱۳۷۳: ۴۲).

روان‌شناس برجسته دیگر، استرنبرگ، ایثار را بخشی از عامل پیشبرد عشق می‌داند و معتقد است فرد (مرد یا زن) از صمیم دل خوشبخت نخواهد شد مگر آنکه اساساً نقش دهنده را بر عهده گیرد نه نقش پذیرنده را. او ایثار را یکی از قصه‌های مطرح در کتاب عشق‌ورزی می‌داند و می‌گوید: «آدم‌هایی که درگیر قصه ایثارند، نوعاً می‌بخشند، بی آنکه چشم‌داشتی به جبران مساوی بخشش خود داشته باشند، یا آنکه ممکن است حس کنند آنچه در عوض به دست آورده‌اند، جزء همان بخشیدنشان است» (استرنبرگ، ۱۳۸۲: ۷۵). همچنان که گفته شد، نمود عاشقانه چنین ایثار و بخششی را در غزل سعدی به صورت گسترده می‌توان دید.

۶ نتیجه

در نگاه سعدی، عشق فصل ممیز انسان از دیگر موجودات است و عاشقی هنر و مرتبه‌ای است که هر انسانی به آسانی بدان دست نمی‌یابد. عشق با رها کردن انسان از خودپرستی، موجب پالایش درون می‌شود و موجبات تعالی و رشد روحی انسان را فراهم می‌سازد. از دیدگاه برخی روان‌شناسان نیز، عشق بهترین راه «تعالی من» به شمار می‌رود و عشق سالم عشقی است که به رشد روحی و روانی عاشق و معشوق منجر شود.

در غزلیات سعدی توجه به جنبه‌های جسمانی و روحانی عشق در کنار یکدیگر دیده می‌شود. غزل سعدی غالباً در توصیف عشق زمینی است، اما در اکثر قریب به اتفاق این سروده‌ها، عشق، انگیزه و جایگاهی بس بالاتر از جسم و مسائل مادی دارد، تابدانجاکه می‌توان گفت برخورداری روحی در عشق برای سعدی مهم‌تر از بهره‌وری جسمانی است. امروزه روان‌شناسان اهمیت زیادی برای روح و روان انسان در عشق‌ورزی قائل‌اند و عشق را بیشتر یک نیاز روحی می‌دانند تا جسمانی؛ اگرچه نقش جسم انکارناپذیر است. بر همین اساس، نظریه عشق رمانتیک آن گونه که ناتانیل براندن مطرح کرده، تا حدودی به دیدگاه سعدی نزدیک است.

از دیدگاه سعدی و روان‌شناسی تجربی، تسلیم عاشق در برابر معشوق تابدانجاکه با یکپارچگی شخصیت عاشق در تعارض نباشد، از ویژگی‌های یک عشق سالم است. همچنین بخشش و ایثار، لازمه عشق‌ورزی و عاملی است که موجب غنا و استحکام عشق می‌شود. این بخشش علاوه بر داشته‌های مادی، داشته‌های معنوی را نیز در بر می‌گیرد.

روی هم‌رفته می‌توان گفت مشترکات بسیاری که بین دیدگاه سعدی به عشق با دیدگاه روان‌شناسی تجربی دیده می‌شود، بیانگر آن است که در غزل سعدی غالباً سخن از عشقی زمینی و رابطه‌ای میان دو انسان است. این مشترکات از سویی بیانگر واقع‌نگری و صداقت سعدی در اظهار عشق است و از سوی دیگر، بیانگر پایداری و ثابت بودن ذات عشق طبیعی و سالم است؛ با وجود تفاوت‌هایی که در دوره‌های گوناگون در نگاه به عشق دیده می‌شود. تفاوت‌هایی نیز در نگاه سعدی و روان‌شناسی به عشق دیده می‌شود که دلیل اصلی آن در این نکته مهم نهفته است که معشوق زمینی در شعر سبک عراقی و از جمله در غزل سعدی، غالباً چهره‌ای اساطیری و مبهم دارد و از عشق نیز همچون یک رابطه یک‌طرفه سخن می‌رود، درحالی که روان‌شناسی، عشق را رابطه‌ای روشن و کاملاً مشخص میان دو فرد عینی می‌داند.

منابع

- آلندی، رنه (۱۳۷۳)، عشق، ترجمه جلال ستاری، چاپ اول، تهران، توس.
- اسلامی‌ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۱)، چهار سخنگوی وجدان/ایران، چاپ اول، تهران، قطره.
- استرنبرگ، رابرت جی (۱۳۸۲)، قصه عشق/نگرشی تازه به روابط زن و مرد، ترجمه علی‌اصغر بهرامی، چاپ اول، تهران، جوانه رشد.
- اورنگای‌گاست، خوزه (۱۳۸۹)، درباره عشق، ترجمه سیدمهدی ثریا، چاپ دوم، تهران، جوانه رشد.
- پک، اسکات (۱۳۸۰)، هنر عاشقی، ترجمه زهرا ادهمی، چاپ چهارم، تهران، خاتون.
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین (۱۳۸۳)، کلیات سعدی، به اهتمام بهاء‌الدین خرمشاهی با استفاده از نسخه محمدعلی فروغی، تهران، دوستان.
- سیف، علی‌اکبر (۱۳۷۹)، روان‌شناسی پرورشی (روان‌شناسی یادگیری و آموزش)، تهران، آگاه.
- شولتس، دوآن (۱۳۶۲)، روان‌شناسی کمال، ترجمه گیتی خوشدل، چاپ اول، تهران، نو.
- فرانکل، ویکتور (۱۳۸۵)، انسان در جست‌وجوی معنا، ترجمه نهضت صالحیان و مهین میلانی، چاپ هفدهم، تهران، درس.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۵)، سعدی؛ شاعر عشق و زندگی، چاپ اول، تهران، مرکز.
- لپ، اینیباس (۱۳۶۳)، روان‌شناسی عشق ورزیدن، ترجمه محمود ریاضی و کاظم سامی، تهران، رز.
- مزلو، ابراهام (۱۳۶۹)، انگیزش و شخصیت، ترجمه احمد رضوانی، چاپ دوم، مشهد، آستان قدس رضوی.
- مک‌ماهین، سوزانا (۱۳۷۵)، روان‌پزشک حیبی، ترجمه جمال هاشمی، چاپ اول، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- موحد، ضیاء (۱۳۷۸)، سعدی، چاپ سوم، تهران، طرح نو.
- هاشمی، جمال (۱۳۷۸)، سعدی و روان‌شناسی نوین، چاپ اول، تهران، شرکت سهامی انتشار.